

حقیقت، موانع و گام‌های سلوک معنوی

از نگاه قرآن

استاد مسعود تاج آبادی

جلسه چهارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[ولایت الله دومین شاخصه فرارفتاری عبودیت]

[در قرآن هم آیاتی ولایت را برای مومنان ثابت می کند و هم آیاتی می فرماید کافران را جز خدا مولا و ناصری نیست.]

این دو آیه را در کنار آیاتی قرار دهیم که می گوید خدا ولی همه موجودات است و عالم یک ولی بیشتر ندارد چه مومن و چه کافر همه ولی شان خداست

از آیات فهمیده می شود که ولایت عام خداوند شامل کافران و غیر انسان ها می شود و یک ولایت ویژه دارد که شامل مومنین می شود.

تعبیر علامه در ج اول ص ۲۷۷ المیزان که به مطلب قبلی باز می گردد این طور است و العبودیة مفتاح للولایة

کلید ولایت خداوند متعال عبودیت است

یعنی ولایت خاص خدا با عبودیت به دست می آید

ولایت از ریشه «ولی یلی» هنگامی که دو شیء چنان به هم قرب و اتصالی پیدا کنند که شیء سوم نباشد و هیچ حاجبی میان دو شیء نباشد. پس در معنای ولایت، قرب نهفته است.

ولایتی که میان خدا و مومن در اثر عبودیت برقرار می شود.

این ولایت دو سویه است

هم انسان مومن در اثر عبودیت به قرب خاص خدا می رسد

و هم خداوند متعال قرب به انسان پیدا می کند

تقرب (قرب انسان به خدا)

قرب انسان به خدا با تقرب تعبیر می شود

باب تفاعل پذیرش باب تفاعل است

قرب انسان به خدا یعنی چه؟

دو مرحله دارد که با عبودیت فراهم می شود

۱- قرب انسان به اراده خدا

مومن به مرحله ای برسد که میان او و اراده خدا هیچ چیز مانع و حائل نشود.

کانّ هر چه خدا اراده کند در انسان اثر بگذارد و مانعی برای اثرگذاری نباشد.

این در قالب تسلیم و انقیاد محض حاصل می شود.

هم انقیاد و اطاعت در برابر اراده تشریحی که در قالب احکام پنجگانه و آموزه های اخلاقی جلوه می کند

هم تسلیم محض بودن در برابر اراده تکوینی خصوصا آن ها که در قالب گرفتاری ها و مصائب است

۲- قرب انسان به مواهب معنوی و فیوضات خاص خدا

تقرب به خدا یعنی انسان به این مواهب و فیض های معنوی و تجلیات الهی تقرب پیدا کند.

قرب خدا به انسان

ولایت خدا بر انسان مومن یعنی خداوند تدبیر کننده و مدیر و مدبر امور مومن در زندگی طبیعی و مادی و

معنوی و باطنی و روحی بشود.

این ولایت بدون گرفتن اراده از مومن و بدون جبر بر او و بدون تغییر در ظاهر مومن است یعنی اراده و رفتار و

عواطف و احساسات او با دیگران فرقی نمی کند.

اما همه این ها در پشت [پرده] اینها و درون اینها است

گویا خداوند نقشه می کشد و مومن در نقشه خداوند نقش بازی می کند.

معنای «علی ولی الله»

وقتی می گوئیم «علی ولی الله» است

دو معنا دارد

یعنی علی علیه السلام در آن دو مرحله به اراده خدا و به مواهب خاص خدا قرب پیدا کرده است یعنی به مرتبه ای رسیده است که بین او و اراده خدا (تکوینی و تشریحی) فاصله ای نیست. هر چه خدا اراده کند به همان شدت و کیفیت در اراده علی علیه السلام در انتخاب و رفتار او تجلی می کند.

لذا در زیارت ها و زیارت جامعه کبیره داریم:

الْعَامِلُونَ بِأَرَادَتِهِ

حضرات معصومین با اراده خدا کار انجام میدهند.

پس «علی ولی الله» است یعنی حضرت علی علیه السلام یک قرب به اراده خدا و یک قرب به فیوضات معنوی خداوند متعال پیدا کرده است.

یک معنای دیگر هم دارد یعنی علی علیه السلام به مرتبه ای رسیده است که خدا مدبر امورات اوست با ولایت خدا و تدبیر او رفتار می کند.

جلوه های ولایت

ولایت خدا در قرآن کریم هم به همین معناست

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون

اولیاء الله یعنی انسان هایی که یک رابطه ولایی دو سویه بین ایشان و خدا برقرار شده است؛ هم آنها ولایت به خدا یعنی قرب دارند و هم خدا ولایت بر ایشان دارد.

این ولایت خاص خداوند که ثمره یا لازمه عبودیت است جلوه ها و مصادیقی دارد

خدا مومن را تدبیر می کند به طور مصادیقی و خاص به چه معناست؟

چند جلوه دار که جلوه های کلان و خاص آن را بیان می کنیم و به جزئیات وارد نمی شویم.

جلوه اول: آگاهی بخشی

اگر خدا ولایت مومن را بر عهده گرفت که می گیرد، اولین جلوه این ولایت و تدبیر این است که مومن یک آگاهی های ویژه و بصیرت های درونی و روشن ضمیری خاصی پیدا می کند.

یک چیز هایی می فهمد و ادراک و احساس می کند که دیگران نمی فهمند و ادراک و احساس نمی کنند و حقایقی را دریافت می کند که دیگران به دست نمی آورند.

این نکته ای است که در آیه ۱۲۲ سوره انعام فرمود

اومن كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها

آن کسی که مومن شد و پیوند با خدا بست و قرب به خدا پیدا کرد و خدا ولایت او را بر عهده گرفت، خدا او را زنده می کند.

یعنی علاوه بر حیات نباتی و حیوانی که در لذایذ و جذب منافع و دفع مضار است و مشترک میان مومن و کافر است یک حیات دیگری به او می دهد

و جعلنا له نورا يمشى به في الناس

ثمره این حیات جدید و این احیا که جلوه ولایت خاص خداست این است که خداوند به او نوری می دهد که با این نور در میان مردم زندگی می کند

يمشى به في الناس

تعامل و مناسبات او و روابط اجتماعی او همه در هاله ای از نور و از جنس نور است

و از جنس ظلمت نیست و ظلمت که نباشد گناه و لغزش هم نیست

گویا همواره یک نور ویژه ای از درون او بر اعمالی که باید انجام دهد یا ترک کند و عواطف و احساسات او می تابد

اگر دچار خطا شود بلافاصله این نور درونی او را به استغفار و توبه می کشاند.

این نور یک آرامش و استواری در حرکت به انسان می دهد.

مثلا گاهی انسان در جایی حرکت می کند ناگهان تاریک می شود قدم انسان متزلزل می شود که نکند به چیزی برخورد کند یا در چاهی بیافتد.

با ظلمت شک و تردید و تزلزل و لغزش و نا استواری است.

اما با نوری که خدا می دهد انسان با استواری و بی تردید و بدون لغزش قدم بر می دارد و رفتار می کند.

جلوه دوم : تایید و نصرت

این جلوه در قرآن به توفیق و تایید و نصرت و در روایات به توفیق و تسدید تعبیر شده است.

و ما توفیقی الا بالله

که حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندان خود فرمود

یک توفیق داریم و یک تایید.

تایید مثل آیه

ایدناه بروح القدس

ما حضرت عیسی و یا انبیاء را با روح القدس تایید می کنیم

در سوره مجادله می فرماید

و ایدهم بروح منه

گروهی از مومنان را با روحی از خود تایید می کند.

هر دو روح است و تفاوت روح القدس را بعدا عرض خواهیم کرد.

توفیق چیست ؟

توفیق از وفق است، گاهی انسان اراده می کند که کار خیری انجام دهد و عزم و تصمیم گرفته است ولی اسباب

خارجی با انسان همراهی نمی کنند و موانع خارجی ایجاد می شود

مثلا سفر زیارتی را قصد کرده ولی نه وسیله و نه جای سکونت جور نمی شود.

این ها را قرآن می فرماید توفیق ندارند یعنی اسباب خارجی با اراده انسان هماهنگ نمی شود
توفیق یعنی هماهنگ شدن عوامل بیرونی با اراده های معنوی توسط خداوند.

خداوند اسباب خارجی برنامه معنوی را فراهم می کند

این نیازمند به یک راهنمایی ویژه است این را خداوند فراهم می کند

لذا یک انسان یک عبد یک ولی خدا یا یک فرد را در سر راه او قرار می دهد تا آنچه می خواهد به آن برسد
این توفیق نام دارد

یکی از مظاهر ولایت الله نسبت به مومن، توفیق خصوصا در اهداف و برنامه های معنوی است.

تایید چیست؟

یک کار دیگر خدا تایید است

گاهی عوامل و اسباب بیرونی فراهم است و موافق یک فکر و برنامه و عمل معنوی است اما در درون انسان
دچار شک و تزلزل و خستگی می شود و با دلزدگی و ملالت روبرومی شود و رها می کند یا اساسا شروع نمی
کند

علت این است که در درون انسان خاطره ها و افکار و آرزوهای مزاحم است این ها با آرزوهای معنوی تعارض
می کند و عزم انسان دچار تزلزل می شود

این جا نیاز به تایید دارد

تایید از ید و دست است و دست مظهر قدرت و توانایی است

ایدناهم بروح الایمان

ایدناه بروح القدس

یعنی ما به آنها نیرو و توان می دهیم

نیرو و قوت درونی و ویژه به آنها می دهیم

در سوره مجادله این مطلب را می فرماید

لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یحادّون من حادّ الله و رسوله و لو كانوا آباءهم او اخوانهم او ازواجهم او عشیرتهم.

یک مومنین ویژه ای هستند و اصولاً قرآن می فرماید مومن واقعی

چنان در ایمان اش راستین است که هر کس در برابر خدا و رسول و دین قرار بگیرد این فرد در مقابل او قرار می گیرد و با او دوستی نمی کند و همراهی نخواهد کرد.

حتی اگر پدر و فرزند و برادر و عشیره او باشد

یعنی از همه این ها در راه خدا براحتی می گذرد

اولئک کتب فی قلوبهم الایمان

زمانی که مومن به این درجه ایمان رسید

خدا تازه ایمان را در دل ایشان می نشاند و تثبیت و محکم می کند و قلب ایشان را با ایمان قالب می زند .

این یعنی مرتبه دیگر و عالی تری از ایمان را علاوه بر ایمان قبلی به دست می آورند

ایمان راستین ایشان باعث شد که سرافراز بیرون بیایند و این گونه

کتب فی قلوبهم الایمان

نه ایمانی که داشتند که تحصیل حاصل شود

بلکه ایمان دیگری که ثابت و محکم شده است

و ایدهم بروح منه

این افراد را خداوند بایک روحی از جانب خود تایید می کند

با یک مرتبه نازل از روحی که انبیا را تایید می کند

یعنی روح القدس که موید انبیا است مرتبه نازل از او برای مومنین می آید

همان طور که روح القدس جلوه خداست این روح هم من الله و پاک است و ازعالم ملکوت و حقیقت است با این روح مومن را تایید می کند و قوت و نیرو و توانایی به او می دهد

به گونه ای که در برابر سختی های راه و مشکلات سلوک معنوی و ملامت ها و زخم زبانها و مخالفت های دیگران انسان آرامش دارد و قوت و نیرو دارد و خسته نمی شود و این راه معنوی و سلوکی ایمانی خود را ادامه می دهد، خصوصا در جامعه ای که دنیاداران هم اهل سلوک معنوی نیستند که این کار را به شدت سخت و مشکل تر می کند.

می فرماید این افراد را خداوند تایید می کند

یعنی احساس غربت و تنهایی نمی کنند

شک در ایشان ایجاد نمی شود

انسان وقتی مسافرت می رود حتی اگر نقشه داشته باشد موقع انتخاب مسیر باید راست برود ولی چون دیگران به چپ می روند تردید می کند و می گوید شاید من اشتباه کنم.

این برای مومن ایجاد نمی شود

مثلا انسان وقتی می بیند که همه نماز خوان ها و اهل ادعای مذهبی و ایمان در بخشی از امور مخالف و مغایر هستند به شک می افتد که نکند دینداری همان است که این افراد کثیر دارند نه آنکه من فهمیدم و انگیزه آن را دارم

این ها لغزشهایی است که خداوند متعال با تایید خود جبران می کند

یا در آیه دیگر داریم

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ فِي الْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ

در دنیا و آخرت مومنان را تثبیت می کند

تثبیت در جایی است که لغزش است و جایی که احتمال لغزش نیست یا احتمال از بین رفتن و برطرف شدن نباشد تثبیت معنا ندارد

در لغزش گاه های دنیوی خداوند مانع لغزش می شود یا اگر لغزش اتفاق افتاد ایشان را اهل توبه و این ها قرار می دهد

جلوه سوم: نصرت

یک کار دیگر و از جلوه های ولایت خداوند نصرت است

ان تنصروا الله ینصرکم

اگر کسی بخواهد در مسیر دین حرکت کند

چون سلوک معنوی در واقع نصرت دین خدا است یعنی دین مجموعه ای از ظواهر و بواطن است

یعنی هم چنان که انسان با رعایت ظواهر دین و دفاع از آن در حال نصرت دین است

با سلوک معنوی و باطنی و روحی و آراسته شدن به باطن و معنویات دین جلوه ملکوتی دین را و خداوند متعال را یاری می کند

این ها برخی از مظاهر ولایت الله است که از لوازم و شاخصه ها و ثمرات ربوبیت است

در اینجا به عنوان تکمله بحث بیان علامه طباطبایی را می آوریم

آثار ایشان خصوصا المیزان جلوه توحید و ولایت الله است. وقتی آیات را تفسیر می کند با نگاه ولایی و توحیدی تفسیر می کند.

لذا انس با اندیشه های ایشان موجب می شود ناخود آگاه توحید عملی انسان تقویت یابد.

چون ورود در هر آیه با نگاه توحیدی و ولایت الله ی است و هنگامی که انسان مکرر سخن ایشان را می شنود گویا مکرر مظاهر و جلوه های توحیدی در ذهن او حک و القاء می شود.

در جلد ۱۱ ص ۱۲۰

در بحث از آیات سوره یوسف به خاطر آنکه موضوع محوری سوره یوسف بیان جلوه های ولایت الله است

و بیان این که اگر کسی تحت ولایت الله قرار بگیرد چه اتفاقی برای او می افتد و مسیر زندگی او چه گونه می شود

در این سوره خداوند جلوه های ولایت خود را برای حضرت یوسف بیان می کند که برای انسان درس و یاد آوری باشد

جلوه های ولایت خدا بر حضرت یوسف از رویای صادقه آغاز شد

رویا را برای او محقق کرد که دید ستاره و ماه و خورشید بر او سجده می کنند

با این آگاهی دادن و اشراق نور در قلب یوسف به او این آرامش و آگاهی داده شد که تو خاص هستی و ما با تو کار داریم.

یعنی اگر خودت بخواهی و همراهی کنی شایستگی برای مقاماتی داری

بعد حضرت یوسف در حالی که پیامبر نیست و وحی به او نمی شود و نوجوان است

کریمانه و موحدانه با برادران خود رفتار می کند.

و با ستم های ایشان و طعنه ها و آزارشان صبر و حلم و گذشت می کرد و با این که کینه ها را می دید و می فهمید رفتار کریمانه داشت

در چاه هم نا امید نشد

یعنی همه عوامل خارجی دست به دست هم دادند که حضرت یوسف را از صحنه قلب حضرت یعقوب بردارند و از قبیله بیرون کنند و از بین ببرند و خداوند ولایت خود را با کنار زدن همه این عوامل خارجی نشان داد.

در چاه به یک نوجوان آرامش داد که آینده خوبی داری و لذا جزع و فزع از یوسف دیده نشد

موقع خریداری او سکوت کرد و خود را معرفی نکرد در حالیکه می توانست با معرفی خود برادران را رسوا کند و معامله را به هم بزند چون فردی که می خرید موحد به توحید ابراهیمی بود.

ولی او سکوت کرد و معرفی نکرد و اعتراض نکرد این را قرآن به خدا نسبت می دهد که ما این کار را کردیم.

حضرت یعقوب و اسحاق و ابراهیم معروف بودند و معرفی خود خیلی می توانست موثر باشد

در هنگام خریده شدن توسط عزیز مصر هم نه از دین و نه از عشیره هیچ نمی گوید

تا زمانی که به زندان می افتد

وقتی بنا شد که خواب زندانی ها را تعبیر کند

می گوید

انی ترکت مله قوم لا یومنون بالله

اگر می خواهید مرا بشناسید من از جایی آمدم و ملت و قومی را ترک کردم که ایمان به خدا نداشتند

و اتبعت مله آبائی

پدران من حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب است و ما از شرک دور هستیم و فضل خدا بر ما و دیگر

موحدین است

یا صاحبی السجن

ای دوستان زندانی من

الرباب متفرقون

از این جا سخنان توحیدی را شروع می کند.

خیلی مهم است که در این شرایط قرار بگیرد و سکوت کند

در آن چند سال که سکوت می کرد قلب او لطف خدا و نشانه های خداوند را می دید و خداوند با این نشان

دادن به او آرامش می داد و رفتار او را تنظیم می کرد

تا از روی غضب و بخل و تعجیل نباشد و از روی متانت صورت بگیرد.

رفتار برادران خود را فراموش نکرد ولی در عین حال با ایشان به سختی و با بد رفتاری برخورد نکرد.

نکته دیگر در بیان علامه این است که

این آگاهی ها و نشانه هایی که خداوند به او نشان می داد باعث تحمل چاه و اسارت و عزیز و زندان بشود و جزع و فزع نکند

هنگامی که در ملاقات برادران و بعد از معرفی خود گفتند چطور تو به این مقامات رسیدی؟ فرمود

انه من يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين

من از یک قانون پیروی کردم این یک قانون الهی فراگیر است و مربوط به من یوسف نیست

هر کس که تقوا و صبر پیشه کند خدا او را اداره می کند و اجر او را ضایع نمی کند.

جزای صبر و تقوا

یعنی اگر خداوند از نوجوانی تا الان به من یوسف لطف کرد و اجر و عزت و بزرگی و علم تعبیر خواب و در نهایت نبوت داد همه به خاطر این صبر و تقوا است و این گونه خداوند امورات من را به عهده گرفت.

یعنی می فرماید شما هم می توانید

هر کسی که تقوا و ایمان و صبر یعنی عبودیت و بندگی و اطاعت و انقیاد محض داشت بداند که خدا او را رها نمی کند و اجر او را در دنیا می دهد.

لذا این ضایع نشدن اجر منظور آخرت نیست

چرا که از او در باره مقامات فعلی او سوال کردند

یوسف فرمود این اجر خداست که به محسنین می دهد

محسنین چه کسانی اند هر کس تقوا و صبر دارد

شما تقوا و صبر پیشه نکردید این وضعیت شما شد که برای مقداری گندم التماس می کنید

من صبر و تقوا پیشه کردم به این مقام و منزلت رسیدم

بعد علامه تعبیری دارند

فهذا ما عند يوسف فقد كان شوها ما وراءه الا محبة الهية

حضرت یوسف را شوه ببینید که درون آن و پشت آن چیزی جز محبت خدا نیست این محبت که در درون یوسف قرار گرفته و باطن او جز آن محبت نیست باعث شده است که یوسف خود را نبیند و فراموش کند و فقط خدا را ببیند.

جلوه چهارم: آرامش درونی

در آیه ۶۴ سوره یوسف

الا ان اولياء لا خوف عليهم و لا هم يحزنون

اولیای الهی نه خوفی بر ایشان هست نه حزنی

چه کسانی هستند

الذین آمنوا و كانوا يتقون

اولیای الهی ایمان و تقوای مستمر دارند

لهم البشرى فى الحياة الدنيا و فى الآخرة

قرآن می فرماید کسی که ولی الله شد یا خدا ولی او شد یا به بیان دیگر به مرتبه عالی ربوبیت رسید سه کار خداوند برای او میکند

یکم . لا خوف عليهم

دوم. و لا هم يحزنون

سوم . مرتب بشارت داده می شوند

لا خوف یعنی هیچ ترسی یعنی هیچ نوع ترسی در دل ایشان ایجاد نمی شود و قطعاً مراد ترس دنیوی است و گرنه ترس از خدا از کمالات و مقامات مومنین است پس لا خوف یعنی خوف دنیوی و حزن دنیوی ندارند

کی انسان دچار هیچ ترسی نمی شود

وقتی یقین دارد که آنچه از آرزوها و آمال می خواهد و هدف گذاری کرده است به آن رسیده است و از او فوت نمی شود

کی انسان حزن ندارد

ترس اضطراب نسبت به آینده است

و حزن اضطراب نسبت به گذشته است.

حادثه ناگواری رخ داده ، سلب نعمتی یا مصیبتی بر انسان وارد شده است.

بعد از آن حزن نسبت به واقعه گذشته انسان را فرا می گیرد

حادثه ای هم که هنوز اتفاق نیافتاده ولی احتمال آن را می دهد ترس او را فرا می گیرد.

اولیاء الله نه نسبت به گذشته محزون اند و نه نسبت به آینده ترس دارند.

یعنی آنچه از آرزوها دارند در معرض زوال و نقصان نمی بینند

آیا به لحاظ ظاهری این طور است؟

هر نعمت مادی برای ایشان فراهم است؟ خیر

قرآن می فرماید ایشان به نوعی یقین و انس با خدا و اطمینان و آرامشی رسیدند که باور دارند که هر اتفاقی

برای ایشان عین خیر و لطف است تماما محبت خداست

چه حوادثی که چهره مطلوب و گوارایی در قالب لذت و نعمت دارد

و چه حوادثی که چهره نامطلوبی در قالب بلاها و ناگواریها و فقدان ها و رنج ها نشان می دهند.

می دانند که عبد خدا هستند و خدا مالک حقیقی و ولیّ ایشان است اگر چیزی به ایشان داده است ملک اوست و عاریه نزد ایشان بود و اگر چیزی را می گیرد ملک خودش را گرفته است و این دادن ها و گرفتن ها را مظهر لطف و محبت خداوند متعال می بینند.

معنای نفی ترس و حزن

این که می فرماید اولیای خوف و ترس ندارند و حزن ندارند این طور نیست که به معنی عدم حس باشد و بیماری و سلامتی یا گرسنگی و سیری برای ایشان یکسان باشد.

واقعا بیماری و گرسنگی و فقر برای ایشان رنج است.

این فقدان ها و رنج ها و دشواری ها را احساس می کنند ولی در ذهن و جان و روحشان اثری نمی گذارد

در فکر و آرزوها و برنامه های ایشان ندارد

لهم البشری

بشارت در اینجا را مفسرین به خواب هایی که می بینند و پیام خدا را دریافت می کنند که امید می دهد یا راه روشن می کند و دستور العملی می دهد.

یا خواب هایی که دیگران در باره او می بینند

گاهی خداوند برای استوار کردن سالک و امیدوار کردن او انرژی و انگیزه دادن کاری می کند خواب خوبی ببیند.

گاهی دیگران می بینند و به او گزارش می دهند.

این بشارت ها در عالم رویا و نیرو دادن ها و راهنمایی کردن ها از مصادیق جلوه های ولایت الله است.

تا اینجا بر اساس آیات قرآن گفته شد که در سلوک معنوی قرآنی غایت و هدف چیست

و گفته شد که غایت عبودیت با تعریف ویژه قرآن است

بعد گفته شد که شاخص و نشانه های این عبودیت چیست و گفته شد که شاخصه های رفتاری و روحی دارد

که یقین و ولایت الله از نوع دوم است

و شاخص هایی که در جلسات قبل گفته شد از شاخصه های رفتاری و اخلاقی بود.

بحث بعد

طریق نیل به این غایت نهایی و سعادت نهایی چیست؟ راه برد کلان قرآن در این مسیر چیست؟ چه اتفاق و تحولی باید در جان انسان رخ دهد که بتواند به این غایت برسد یا در مسیر این هدف قرار بگیرد.

باید این راهبرد کلان و اتفاق و تحول بزرگ که زمینه ساز رسیدن به سعادت و کمال نهایی شناخته شود.

این شناخت حسنش این است که همه اتفاقات زندگی انسان همه رفتارها و سخنان و سکوتها و حب و بغض انسان و نشست و برخاست او باید با این اتفاق بزرگ سنجیده شود.

نماز و عبادت و اتفاق و تواضع و همه باید دید در مسیر این اتفاق بزرگ است یا خیر؟

ثمره دیگر این است که برای ایجاد این اتفاق بزرگ و تحقق این راهبرد کلان چه الزاماتی را انسان باید رعایت کند و چه مراحل را طی بکند؟

[بحث از راهبرد سعادت و طریق نیل به عبودیت ان شاء الله در جلسه آینده]

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

پاسخ به سؤالات حضار

سوال اول : تنافی با آیات سوره نساء و انتساب سیئات به نفس و نفی انگیزه اصلاح

پاسخ:

در سوره نساء آیات ۸۶ به بعد است

در آنجا یک انحراف مسلمانان را گوشزد می کند

که می گفتند:

ان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله و ان تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك

اصحابی داری که اگر پیروزی باشد مثل بدر می گویند خدا داده است

و اگر شکستی باشد مثل احد می گویند باعث بانی آن توی پیامبر هستی

قل كل من عند الله

بگو همه این ها از ناحیه خداست هم پیروزی و هم شکست هم سلامتی هم بیماری ، هم دارایی و هم فقر از

ناحیه اوست

بعد برای دفع توهم این که انسان هیچ نقشی ندارد

این انحراف و فهم غلط را درست می کند

ان تصبک حسنة فمن الله

اگر به تو حسنه ای برسد در این جا خطاب را به پیامبر متوجه می کند

و ان تصبک سيئة فمن عندك

تا فهم غلط را از قل كل من عند الله دفع کرده باشد.

مصائب برای معصومین

حال آیه را در باره پیامبر اکرم بسنجیم
 اگر سیئه ای به تو می رسد از ناحیه نفس خودت است
 مفسران دو جور معنا کرده اند
 فمن عندک یعنی فمن عند امتک
 اشتباه و خطای امت دامن تو را هم می گیرد؛ گردنه را رها می کنند و تو زخم بر می داری.
 بعضی از مفسران می گویند
 من نفسک یعنی اقتضاء نفس تو این گونه است
 استعداد نفس پیامبر اقتضا می کند و قابلیت کمال این را اقتضا می کند برای آن که به آن کمال برسی باید این
 مصیبت ها بر تو وارد شود

و ان ابتلی ابراهیم

نه این که نفس پیامبر گناهی کرده است که این عقوبت آن است
 نه کمالی برای پیامبر فرض شده است که نفس او اقتضاء و شایستگی را دارد
 چون شایستگی آن کمال هست شایستگی مقدمات آن را هم دارد
 همان بلاها و مصیبتات مقدمات است
 این تفسیر به خاطر عصمت پیامبر است و اولیای الهی این گونه است.

مصائب برای غیر معصومین

اما مومنی که به مرتبه عصمت نرسیده است
 مصیبت های او دو گونه است
 برخی پیامد های گناهان است

ظهر الفساد فی البحر

این مصیبت ها به خاطر گناهان انسان است

اگر در مسیر خیر و ایمان صلاح است اگر مصیبت دید باید آن را از جنس من عندک پیامبران بدانند که کمالی فرض شده است و فیض معنوی فرض شده است و این بلا و بیماری مقدمه آن است

اما اگر در مسیر لغزش بوده است باید آن را ثمره گناهی بدانند که انجام داده است و این تادیب و تربیت الهی است که دیگر تکرار نشود.

آنالیز و انگیزه اصلاح این جا است باید انجام شود ولی در هر صورت بگوییم خدا خواسته است

یعنی آن جا که می گوییم اقتضاء نفس تو ست معنایش این نیست که خداوند هیچ کاره است

همان جا هم خداوند معین می کند و تایید می کند که مصیبت وارد شود

یعنی

کل من عند الله

این جا هم هست و بر همه شقوق سایه دارد.

سوال دوم : عصمت قبلی پیامبران

پاسخ

عصمتی که پیامبران قبل از پیامبری دارند و بعد از پیامبری هیچ کدام موجب اضطراب ایشان نیست و همواره انتخاب می کنند و جبری نیست

کوشش و تلاش خودشان است به اضافه عنایت ویژه خداوند.

این در باره اولیای الهی هم هست مثلا مرحوم بهاءالدینی فرموده بودند که در ۵ سالگی بازی می کردم شب خواب سید بزرگواری گفت که مال بازی نیستی که ایشان بازی را کنار گذاشتند

این جور عنایات در مورد بعضی افراد وجود دارد.

اما برای ما هم ممکن است

و من یتق و یصبر

آنها که مقدرات الهی بوده است که از کودکی یک عصمتی باشد چون رسالتی برای ایشان در نظر گرفته شده که هیچ

اما آن هایی در کودکی اینگونه نبودند و حتی شاید لغزش داشته باشند
ایشان هم می توانند وارد حوزه ولایت الله بشوند.

با تقوا و صبر کم کم تحت ولایت الهی قرار می گیرند

خدا آگاهی ها و آرامش ها و تسدید ها و توفیقات را می دهد

حضرت یوسف قانون به دست انسان می دهد

نگفت من تقوا پیشه کردم و صبر کردم خدا این عزت را به من داد

و سوال برادران هم همین بود قاعدتا هم همین باید می گفت

ولی خواست قاعده بدهد که استثنا نیستم

شما که اهل حسد و کینه بودید به چاه انداختید شما هم بسم الله می توانید مسیر صبر و تقوا را پیشه کنید شما هم به تناسب حال تون برسید.

سوال سوم: معیار سنجش مصیبت

پاسخ معیار جامع و فراگیر نداریم

شخصی است و به مرور زمان با رشد معنوی انسان گویا زودتر می فهمد که عکس العمل های رفتار هایش چیست؟

در سیر انسان این آگاهی های ریز و ویژه پیدا می شود.

نکته دیگر این است که

جزء ضروریات سلوک و تهذیب نفس این نیست که انسان بفهمد این بلا عقوبت است یا امتحان است

این که بشناسم عقوبت کدام کار انسان بوده این مهم نیست

آنچه لازم است این است که همه حوادث را ابتلاء بدانیم یعنی اگر خیری به انسان می رسد یا مصیبتی می رسد

که اقتضاء کمال است ولی امتحان هم هست

یعنی ممکن است اقتضاء کمال اتفاق بیافتد و مصیبت بیاید ولی انسان خوب عمل نکند و عکس العمل مناسب

در مقابل مصیبت نشان ندهد و اقتضاء را کور کند

بنابراین آنچه مهم است این که هرچه بر انسان وارد می شود آن را ابتلا ببیند و تمرکز بر این باشد که چه طور

عمل کند نه اینکه چه چیز این را بوجود آورد.

این مصیبت چه اقتضاء باشد چه عقوبت باشد فرقی نمی کند عمل انسان مهم است.

نکته دیگر هم این است که علامه فرمودند

اجمالاً بررسی کند در مسیر است یا خارج مسیر است

اگر عزم بر مسیر بندگی و تهذیب نفس باشد چنانچه مصیبتی باشد بداند که خداوند می خواهد او را جلو ببرد

یعنی عکس العمل گناه نیست و هر چند مصیبتی که عکس العمل گناه است اگر انسان صبر و شکر و استغفار

کند این مصیبتی او را جلو می برد و همانطور که اقتضاء را انسان ممکن است با رفتار نا مناسب کور کند و به

عقب برود.

علامه می فرماید اگر دید که در مسیر هست نه اینکه معصوم باشد بلکه اجمالاً مراقب است که گناه کبیره نکند

و اگر گناهی کرد توبه کند چنین کسی بداند که هر چه بر او وارد می شود در مسیر رشد دهی او و تنبه و

بیداری اوست

اگر هم دید که غفلت او را فراگرفته و در بی مبالاتی قرار دارد بداند که تنبیه است تا بلکه از آن مسیر بازگردد.

آنچه برای ما فراهم است توجه به این چند نکته است

البته هرچه انسان در مسیر بندگی جلوتر می رود و روح او لطیف تر می شود و آگاهی پس از لطافت ها پدید می آید بیشتر و بهتر تشخیص خواهد داد.

حال که پیش آمد چه کند اجمالا بررسی نسبت به گذشته داشته باشد که خطایی کرده باشد البته زمان مصیبت به زمان گناه خیلی نزدیک نیست و لذا باید به حال توجه داشت نه به گذشته .

سوال چهارم : آیه «ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی السماء الا فی کتاب

در آیه شریفه می خواهد

کل من عند الله

را توضیح دهد

کانه می خواهد بگوید هر مصیبتی وارد می شود ما مقدر کرده ایم

ما در یک کتاب و مرتبه ای از هستی در لوح محفوظ محکم و مکتوب کردیم به شما می رسد.

گمان نکنید اگر مصیبتی به شما رسیده است اشتباهی شده است

باید به دیگری می خورده به انسان خورده است آتش به خانه همسایه باید می خورده است.

خیر کتابی است با ثبت تمام جزئیات کی و کجا و بر کی مصیبت وارد شود.

شما باید باور کنید که هرچه آمده از ناحیه خدا است و ثبت شده است و خطا ناپذیر است و ملائکه هم اشتباه نمی کنند

این به خاطر این است که در ادامه همان آیه می فرماید

لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم

هر چه از مصیبت به انسان یا در زمین وارد می شود مقدر است و مکتوب و اساسا وجود مثالی و ملکوتی پیدا کرده است و ملائکه هم دقیقا همان را به همان مقدار و به همان فرد وارد می کند

چرا خدا این کار را کرده است ؟

چون اگر انسان باور کند که مرتبه ای از هستی وجود دارد و همه عالم ماده تجلی اوست

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

هر چه در عالم دنیا رخ می دهد در آن کتاب ثبت و مقدر است و باور کند انسان که همه از ناحیه الهی است

دیگر نباید از رسیدن نعمت خوشحال شود آن هم به نحوی که خوشحالی خارج کننده از عبودیت باشد.

و دیگر نباید اگر چیزی فوت شد دچار تاسف شود چون همه از ناحیه خداست که ربّ است و ولیّ و مهربان و حبیب است.

اگر هم خیری رسید نباید دچار فرح شود که از شکرگزاری باز دارد و فراموش کند که این نعمت صاحب و مبدأی دارد که خداست.

این آیه تعارض با آن آیه ندارد.

سوال پنجم: مساله بدا

بدا مربوط به عالم تحقق و عین است

در عالم ملکوت بدا وجود ندارد

بدا مربوط به جایی است که استعداد و قوه وجود دارد

تدریج و حرکت جوهری هست

این شیء چون ماده است و در واقع حامل استعداد است مثلاً بذر گندم هم استعداد دارد که غذای پرنده شود و

هم استعداد دارد که آفتی بگیرد و به خوشه تبدیل نشود. و هم استعداد خوشه گندم سالم شود

عوامل متعددی گندم را احاطه کرده است اگر عامل پرنده شد یا آفت آمد گندم خوشه نمی شود و اگر آب و

کشاوری و آفتاب باشد این گندم به خوشه تبدیل می شود

بدا این جا معنا دارد و برای ما انسان ها وجود دارد نه برای خداوند برای او از ازل معلوم است که گندم خوشه می شود یا غذای پرنده می شود.

تا محقق نشده است و وجود عینی نیافته است برای ما بدا دارد

برای امام معصوم هم بدا ندارد چون علم غیب فراگیر دارد

چرا برای ما بدا وجود دارد؟

برای اینکه نا امید نشویم و کوشش و فعالیت بیشتری کنیم و علل و عواملی را انتخاب کنیم که فعلیت مورد نظر ما را محقق می کند.

البته بحث بدا و قضا و قدر خیلی مفصل تر از این حرف ها است.

سوال ششم: آیه دعای حضرت یوسف در ولایت

توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین

پاسخ

دعای حضرت یوسف یعنی او به این یقین رسیده است که خداوند متعال ولیّ او و مدبر اوست و هر چه به او می رسد تدبیر الهی است.